

## فصل دوم : ماتریالیسم

### درس 13- کار، تفکر، زبان

- 1- نقش کار در رابطه با شعور
- 2- نقش زمان در رابطه با شعور
- 3- سه نکته دیگر درباره شعور

در این درس با نقش کار در رابطه با شعور همچنین نقش زبان در این رابطه آشنا می شویم و با ذکر توضیحات دیگری پیرامون مقوله شعور ( به ویژه مسئله رابطه شعور و غریزه فلسفه متکی بر روانکاوی و رابطه شعور و ماشین های اندیشمند ) به فصل مربوط به ماتریالیسم پایان می دهیم.

#### (1)

فرق اساسی بین احساس حیوانات و تفکر انسانی آن است که اولی تنها محصول تکامل بیولوژیک و دومی نتیجه تکامل تاریخی و اجتماعی است. انسان یک موجود اجتماعی است و لذا درک ماهیت شعور انسانی بدون درک سیر تکامل اجتماع میسر نیست. حتی حواس انسانی نیز از این نظر با حواس حیوانات فرق دارد و می توان گفت که نور عقل بشری حواس پنجگانه انسان را ( که حیوانات هم نظیر آن ها را دارا هستند ) روشن می کند. عامل اصلی و قطعی در پیدایش انسان و تکامل شناخت وی کار و فعالیت مادی تولیدی است. کار نیاکان وحشی انسان را از صورت حیوانی بدر آورد و سیرتی انسانی بخشید. نه تنها دفاع در مقابل طبیعت را بشر مدیون کار است، بلکه به کمک کار، بشر بر قوانین طبیعت چیره شد و آن ها را به نفع خود به کار بست. کار به انسان غذا و لباس و مسکن و امکان ادامه زندگی داد. کار است که نه فقط خود انسان بلکه کره زمین و بی شک در آینده سایر سیارات را نیز آنچنان تغییر داده و خواهد داد که به آسانی بازش نتوان شناخت. از بکار بردن چوبدست و صیقل سنگ گرفته تا شمارگرهای الکترونیک و کارخانه برق اتمی، از جهش نخستین تیرهای چوبین از کمان بشر اولیه گرفته تا پرواز حماسه آسای ناویزهای کیهانی، از ضربه نخستین زوبین ها گرفته تا نیروی اشعه لزر، ما شاهد راهی بس طولانی و افتخار آمیز هستیم که بشر تنها به کمک کار خود آن را در نور دیده است. ضمن کار است که انسان طبیعت را و خودش را و نیازهای نوع خودش را تغییر می دهد. بیهوده نیست که انگلس می گوید: «کار شرط اساسی و اولیه زندگی بشری است ... کار انسان را آفریده است».

تفاوت انسان در این زمینه با دیگر حیوانات آن است که خود قادر است وسائل و ابزار تولید بسازد و با کمک این وسائل به کار مولد و تغییر طبیعت بپردازد. همان طور که آموختن طرز ساختن و کامل کردن این ابزار ابتدایی صدها هزار سال طول کشید به همان ترتیب هم پیدایش و تکامل شعور بشری روندی بود بس طولانی و پیچیده. کار در آغاز خصلت غریزی داشت و به شکل جنینی از مرحله استفاده از اشیاء حاضر و آماده طبیعی توسط برخی از میمون هایی که داشتند راست قامت می شدند و از درخت به روی زمین فرود آمدند شروع شد. نطفه کار در آغاز وابسته بود به تشکیل بازتاب های مشروط و غیر مشروط ویژه حیوانات و هنوز نمی شد آن را کار نامید. نقطه شروع واقعی کار تولید ابزار

است نه استفاده از اشیاء موجود برای رفع نیازهای فوری. از این هنگام است که جوانه های شعور پیدا می شود که البته به همان نسبت خود ابزار ابتدایی کار، ابتدایی و ناچیز است. شناخت بشر گام به گام در جریان تکامل تدریجی آلات کار و تماس مداوم با طبیعت به خاطر کسب وسائل زندگی پیشرفت کرد. انسان فقط به ساختن ابزارهایی که احتیاجات فوری و زودگذر او را مرتفع کند بسنده نکرد، با کمک ابزارهای خود که کاربردهای هرچه دراز مدت تر و دور دست تر داشت توانست راه را برای آگاهی خود بگشاید. رفته رفته توانست به جز آنچه که در ارگان های حواس انعکاس می یابد نکات دیگری را هم بشناسد و درک کند. توانست خواص اشیاء را با هم مقابله و مقایسه کند و آن چه را که اساسی و مشترک بود باز شناسد، همزمان توانست ابزار کاری بسازد که نه برای یک بار بلکه چندین بار به کار رود یعنی از آن در موارد متعدد و مختلف و برای هدف واحد استفاده شود. کار و ابزار سازی و دست یابی به عناصر عام و مشترک و بنابر این فکر و اندیشه درباره آن ها دست در دست و پا به پای هم بر شالوده کار به جلو رفتند. انسان به تدریج توانست به مفاهیم مشخص و مجرد دست یابد و در باره اشیاء و پدیده ها به مقایسه و قضاوت و استدلال و خلاصه به تفکر بپردازد.

فعالیت مولد و مناسبات تولیدی که در جهان جانوران سابقه نداشت و نوع جدیدی از فعالیت و شکل تازه ای از مناسبات به شمار می رفت به پیدایش نوع جدید و عالی تری از انعکاس جهان عینی منجر شد که نظیر آن نیز در جهان جانوران سابقه نداشت. برای جانوران اشیاء عبارتند از مجموعه علامات برای سمت یابی به خاطر زندگی برای پاسخگویی به غریزی نظیر حفظ نسل و حفظ نفس ( تولید و تناسل و کوشش برای ادامه زندگی ). ولی برای انسان اشیاء هر چه بیشتر و ژرف تر به یک سیستم به هم پیوسته و قانونمند بدل می شوند و انسان با پی بردن به ماهیت ها درصدد تغییر هدفمند و آگاهانه شرایط طبیعی و اجتماعی بر می آید. جانوران از محیط زیست پیرامون خود جدا نیستند یکی از عوامل متشکله این محیط بوده و در مقابل آن قرار نمی گیرند و نقش کوچکشان در تغییر محیط به علت وجود بیولوژیکیشان و جذب و دفعشان است. اگر چه جوانه های فعالیت نفسانی در جانوران تکامل یافته هست ولی چون با کار و ابزار سازی همراه نیست نمی تواند مرحله کیفی و جهشی گذار به شعور را به دنبال آورد. انسان بر خلاف حیوانات خود را از محیط زیست از پیرامون و از انسان های دیگر به تدریج تشخیص می دهد، در برابر آن قرار می گیرد و هر چه بیشتر آگاهانه تر و هدفمندتر به وسیله کار و به کمک ابزاری که می سازد به تغییر آن کمر می بندد.

سمت فعالیت شعور که پیوسته متوجه جهان هستی است هم به صورت شناخت جهان خارج بروز می کند و هم به صورت شناخت وجود خود و نفسانیات خود. دکتر تقی ارانی در اثر خود «بشر از نظر مادی خاطر نشان می سازد که سلسله عصبی انسان به واسطه خاصیت شعور که یکی از خواص اوست از وجود خود مطلع است خود را از محیط خود به عنوان یک موجود مستقل و واحد جدا می سازد. بنابر این

- 1- پی بردن به ماهیت ما و به جهان پیرامون به مثابه جهان به هم پیوسته و قانونمند اشیاء و پدیده ها

- 2- تشخیص خود از محیط و از دیگران و نیز:

- 3- تعیین آگاهانه هدف برای فعالیت خود همه ثمره کار بوده و به وسیله کار تحقق می یابند. همین سه عنصر در ضمن مختصات نوع انعکاس نوینی هستند که در نزد انسان پدید شده و عالی ترین شکل انعکاس بوده و شعور نام دارد. شعور از نیازمندی های تولید و زندگی اجتماعی و در جریان کار بشر که نظامی آن را سرمایه جاودانی می نامد پدید شد. و بدون رابطه با تولید و جامعه بدون کار اجتماعی، شعور نه می تواند پدید شود و نه می تواند وجود داشته باشد.

## (2)

در عین حال زبان یعنی امکان صحبت کردن و تماس گرفتن با هم‌نوع نیز نقش مهمی در تکامل بشر و شعور او ایفا نموده است. پیدایش و تکامل این عامل همراه و هم‌زمان با کار و تفکر است و ما تنها از نظر ضرورت تعلیمی و تشریح مطلب و برای تسهیل فراگیری است که آنها را از هم تفکیک کرده و جدا جدا توضیح می‌دهیم.

زبان همراه با تفکر و بر شالوده کار پدید شد. انسان در روند طولانی انسان شدنش توانست همراه با آماده ساختن دست برای بکار بردن آلت و ابزار زبان را نیز در حفره دهان آزاد کند و به افزار شگفت‌انگیز سخن‌گویی بدل سازد. زبان با طنین رازگشای الفاظ به طور متقابل عامل بسیار مهمی بود که به جدا شدنش از حیوانات و به تکامل شعور و سازمان تولید نعمات مادی کمک کرد.

از همان گام‌های اولیه بشر، کار صورت اجتماعی داشت. انسان‌ها مجبور شدند که مشترکا با قوای طبیعت ستیزه کنند و مشترکا وسائل زندگی ابتدایی خود را به چنگ آورند. افراد یعنی زندگی تازان وار برای بشر اولیه به معنای نابودی حتمی بود. بشر در جریان کار و زندگی اجتماعی خود از همان آغاز احتیاج داشت بین خود تماس برقرار کند و نظر و هدفش را با دیگری در میان گذارد. کار و هم‌زمان با آن زبان دو محمل اصلی هستند که مغز میمون‌های عالی خاصی را در شرایط معین تاریخی به مغز انسان مبدل ساختند. پس: سه عامل کار اندیشه و زبان هم‌زمان و به شالوده کار پدید شدند و تکامل یافتند و با یکدیگر دارای وحدت جدایی‌ناپذیر هستند. در این میان عامل کار شالوده این ترکیب دیالکتیکی را تشکیل می‌دهد.

فکر انسان به هر صورتی که باشد خواه به هنگام سخن گفتن یا نوشتن یا تصویری که در خیال یا پندار همواره و بدون استثناء با کلمه همراه است. کلمات **لیاس مادی اندیشه**‌ها هستند. شعور تنها به کمک این قشر مادی به نسل‌های بعدی قابل انتقال است. به همین معناست که مارکس و انگلس گفته‌اند که روح از همان آغاز بار ماده را بر دوش دارد. انسان تنها به کمک کلمات توانست و می‌تواند اندیشه‌های خود را و نتایج انعکاس آگاهانه اشیاء و پدیده‌های مادی و نظر و هدف خود را ثبت کند، با هم‌نوعان خود تبادل تجربه و نظر کند و به کار اجتماعی و مشترک برای یک هدف بپردازد و تمام دستاوردهای یک نسل را به نسل بعدی منتقل کند. **زبان** تأثیر عظیم در رشد شعور و ایجاد تفکر مجرد و تئوریک دارد.

تئوری مربوط به رابطه اندیشه و کلمه تفکر و زبان با آموزش پاولف پیرامون «سیستم‌های علامت‌دهی» پایه علمی نیرومندی یافته است. اشیاء و پدیده‌های خارجی به نحو مستقیم و بلاواسطه بر روی ارگان‌های حس و سلول‌های مربوط تأثیراتی باقی می‌گذارد که به شکل محسوسات و تصورات ما را منعکس می‌گردد و آن را «نخستین سیستم علامت‌دهی واقعیت» می‌نامیم. اما علاوه بر این شکل تأثیر بلاواسطه و مستقیم همان اشیاء و پدیده‌ها نزد انسان و فقط نزد انسان می‌توانند به طور غیر مستقیم و با واسطه - با واسطه کلمه نیز تأثیر به وجود آورند. یک وقت هست که ما شعله‌های آتش را می‌بینیم و گرمای آن را حس می‌کنیم و وجود آن را مستقیماً در مغز ما منعکس می‌شود. و یک بار هم هست که بدون وجود مستقیم آن با کلمه «آتش» همان واقعیت را در مغز خود مجسم می‌نماییم. این یک علامت جدید و یک وسیله تازه‌ای است. مغز انسانی با کمک زبان دارای یک سیستم دوم علامت‌دهی شده است. این یک برتری کیفی سیستم انسان است.

کلمه علامت دومی می‌شود برای علامت اولین که تأثیر مستقیم خود اشیاء و پدیده‌ها بود.

زبان به تدریج و در پیوند با تمام زندگی بشر کلیه تأثیرات جهان خارجی و درونی و تجربه گذشته نسل‌ها و خود فرا را بر روی نیم‌کره‌های مغزی ثبت و حفظ می‌کند. زبان تأثیرات

را پایدار می‌کند. از صورت لحظه‌ای و فوری به صورت استوار و دراز مدت در می‌آورد.

اولین سیستم علامت دهی (مخصوص هم حیوانات و هم انسان) (فقط ویژه انسان) وابسته است به مفاهیم مجرد زبان.

تئوری علمی سیستم دوم علامت دهی که زبان را همچو پایه و استر مادی تفکر می‌داند برای درک سرشت ویژه شعور انسانی که به طور کیفی با عناصر فعالیت آگاهانه و جوانه‌های روانی در حیوانات عالی متفاوت است اهمیت فراوان دارد. در واقع وجوه مشخصه و تمایز کیفی شعور انسان عبارت است از آن که:

- 1- اندیشه مجهز به زبان است که با کمک آن می‌تواند اندیشه خود را بیان کند.
- 2- اندیشه انسانی مجرد است که به شکل مفاهیم عام در زبان تظاهر می‌کند.
- 3- زبان وسیله‌ای است که با یاری آن می‌توان درباره خود و فعالیت خویش تعلق و تعمق کرد. انسان تنها موجودی است که می‌تواند حرکت شعور خویش و محسوسات و اندیشه‌ها و تئوری‌های خود را ارزیابی و تحلیل کند. اندیشه را موضوع اندیشه قرار دهد.
- 4- شعور انسانی خصلت اجتماعی و فعال دارد.

واقعیت که در مغز انسان منعکس می‌شود به وسیله زبان بیان می‌گردد. انسان واقعیت‌هایی را که در مغز انعکاس می‌یابد به وسیله واژه و جملات علامت‌گذاری می‌کند. به نوبه خود زبان نیز در تنظیم اندیشه معرفت جوی انسان نقش نسبی فعال دارد زیرا نه تنها وسیله گردآوری و انتقال و مبادله و ثبت و حفظ شناسایی‌ها است، بلکه وسیله تعمیم و ساخت‌های منطقی است. ولی البته بر خلاف ادعای برخی از مکاتب ایده‌آلیستی متکی بر زبان‌شناسی و مطلق کردن نقش زبان، زبان قدرت جهان بینی سازی ندارد و نیز البته قدرت آفریدن خود واقعیت را ندارد. مولوی این اندیشه را که زبان و کلمه قادر به خلق واقعیت نیست استادانه چنین بیان می‌کند:

نام فروردین نیارد گل به باغ      شب نگردد روشن از زکر چراغ  
تا قیامت صوفی ار می می کند      تا ننوشد باده، مستی کی کند

و مانند مثل عامه که می‌گوید: با حلوا حلوا گفتن دهن شیرین نمی‌شود. پیدایش زبان و تکامل آن که بر پایه کار اجتماعی انسان صورت می‌گیرد با سیر تکامل شعور انسانی پیوند ناگسستنی دارد. در جریان کار مولد است که بشر به ناگزیر اشیاء و پدیده‌ها و عوامل مشترک و حرکات و تغییرات را نام‌گذاری کرده و مفاهیم مشخص (یا کنکرت) و مفاهیم مجرد (یا آبستره) را پدید آورده و بدین سان شعور خود را غنی‌تر ساخته و تکامل بخشیده است. از اینجاست که می‌گوییم زبان تجسم مادی شعور است.

زبان از کلمات ترکیب یافته که هر یک دارای شکل خارجی و صوتی و یک محتوی سمانتیک است که معنایی را می‌رساند. تنها اصوات بدون معنا نمی‌تواند کلمه و زبان باشد. انعکاس واقعیت عینی را در معنای کلمه می‌یابیم و این معنا در اصوات کلمه ثبت و ضبط می‌شود. به همین علت هم شکل صوتی صاحب محتوی واقعی می‌شود و برای همه انسان‌های هم‌زبان و یا آشنا به زبان کلمه مربوط معنایی عمومی و همه فهم پیدا می‌کند.

(3)

سه نکته دیگر درباره مقوله شعور:

- یک نکته اینکه باید شعور انفرادی یعنی آگاهی و خود آگاهی یک فرد را از شعور اجتماعی یعنی آگاهی و خود آگاهی یک گروه انسانی یک طبقه یا سرپای یک جامعه تمیز دهیم. مقولاتی مانند ایدئولوژی سیاسی، عقاید قضایی، علم، هنر، فلسفه، اخلاق و غیره از اشکال شعور اجتماعی هستند که نمی‌توان آن‌ها را با شعور انفرادی یکی دانست زیرا که

دارای قوانین و جریان تکامل مستقل خود هستند و علم فلسفه مارکسیستی این مقولات و شعور اجتماعی (آگاهی اجتماعی) را که انعکاس هستی اجتماعی بوده و در طول تاریخ جامعه به وجود می آید. شعور انفرادی در طول زندگی هر شخص پیدا شده و شکل می گیرد و انعکاس هستی خود او و شرایط ویژه فردی در زندگی و فعالیت و تربیت اوست.

- نکته دیگر این که اگر چه شعور و تفکر بشری محصول تحول طولانی ماده است ولی به نوبه خود فعالانه در تکامل آنچه خالق او بوده تأثیر می کند. علم مارکسیسم بر خلاف دعوی تحریف کنندگان علمی یک جانبه و قشری نیست و نقش و اهمیت شعور را به هیچوجه کم نمی کند. ماتریالیسم دیالکتیک نه تنها با ایده آلیسم مغایر است بلکه با هر گونه ماتریالیسم سطحی و مبتذل که وجود روح و شعور انسان و اراده و نقش آنها را نفی می کند مخالف است. ارزش و اهمیت و نقش شعور را تنها فلسفه علمی ماتریالیسم دیالکتیک ثابت می کند که شعور به نوبه خود نقش مهمی در تکامل ماده و هستی دارد. در حالی که برخی از مکاتب ایده آلیستی عملاً کار را به نفی اهمیت و نقش شعور می کشانند. مثلاً در مکاتب ایده آلیستی قرون وسطایی ایران ادا می شد که: عقل بی اعتبار است و حتی عایق شناخت و مانع حصول کشف شهود است. در همین زمینه خرقانی می گفت: «عقل نابیناست». در تاریخ معاصر ایده آلیسم به نظریات فروید تکیه فراوانی می شود. نتیجه گیری های فلسفی غلط از برخی بررسی های روان شناسی و روان پزشکی وجه مشخصه این مکتب است. ماتریالیسم دیالکتیک با تکیه بر پژوهش های علوم طبیعی بی پایگی تئوری فلسفی متکی بر روانکاوی (پاپسیکا نالیز) را که با نام روانکار معروف اتریشی فروید بستگی دارد ثابت کرده است. این تئوری با تکیه بر مفاهیم «ناخودآگاه» و «امیال و ازده» بر شالوده غرایز قرار دارد و معتقد است که این مقولات جدا از دنیای خارج نه فقط زندگی فردی بلکه زندگی اجتماعی و فرهنگی را نیز تعیین می کنند. شعور گویا محصول نیروهای اسرار آمیز و ناشناخته در ضمیری ناخودآگاه و عبارت از کلافی سر درگم از انواع عقده های فرو خورده است. این نظریه می کوشد پدیده ها را به کمک غریزه جنسی و واخوردگی یا اعتلای این غریزه توضیح دهد.

ماتریالیسم دیالکتیک اهمیت فراوان برای نقش فعال شعور قائل است و برای غرائز تنها نقش درجه دوم و فرعی در زندگی انسان می شناسد. فلسفه علمی معاصر برعکس مکاتب مختلف ایده آلیستی معتقد است که تفکر اگر جهان واقعیت را به درستی منعکس کند خود چراغ تابناکی است که فعالیت خلاق نوآورد بدیع و تغییردهنده هستی اعم از طبیعت و اجتماع را رهبری می کند. تفکر بشری منجمله می تواند نتایج حاصله را از فعالیت های آینده را پیش بینی کند و چگونگی عمل را برای رسیدن به هدف ویژه ای معین نماید.

تفکر هدفمند و تحول بخش و آفریننده است.

- نکته سوم این که شعور و تفکر هم می تواند از طریق اجرای روش های از پیش تعیین شده و اجرای فرمول های کلی و عمومی جریان یابد و (در این معنا که می توان مدل سازی نمود و با کمک دستگاه های بغرنج کامپیوتری و محاسباتی اعمال منطقی انجام دارد) و هم می تواند به شکل تدوین فرضیه ها اندیشه ها و تئوری های جدید و نتیجه گیری های بدیع و تازه از تجربه و پراتیک بروز کند که آن را تفکر خلاق می نامیم.

در این رابطه مسئله ماشین های متفکر و مغزهای الکترونی مطرح می شود. هم اکنون ماشین هایی وجود دارند که از زبانی به زبان دیگر ترجمه می کنند، شطرنج بازی می کنند، ترن ها و هواپیماها و موشک ها را راهنمایی می کنند، می توانند از بین احتمالات گوناگون مناسب ترین را انتخاب کنند، در حافظه خود اعمال مختلف را ثبت می کنند، اعمال منطقی ویژه مغز انسانی را انجام می دهند.

آیا می توان ماشین های اندیشمندی ساخت که بتواند کاملاً جای مغز انسانی را بگیرد؟

از تفاوت کیفی که قبلاً یاد کردیم معلوم می‌شود که پاسخ این پرسش منفی است. شعور بشری تنها منحصر به برخی فعالیت‌های خودکار نیست زیرا که محصول زندگی در اجتماع است. همان چیزی که ماشین‌ها فاقد آنند. از نظر امکانات فنی البته غیرممکن است که بتوان حد و مرزی برای تکمیل ماشین‌های سبیرنتیک و انواع کامپیوترها (اردیناتورها) قائل شد. ممکن است روزی چنان ماشین‌های بخرنجی ساخته شود که بتواند وظایف منطقی غامضی را هم به سرانجام برساند. ولی برای انسان ماشین همواره یک عنصر کمکی یک خدمتکار باقی خواهد ماند. ماشین هر قدر هم کامل و اندیشمند باشد خود ساخته نیست، ساخته انسان است. بدون انسان و مغز انسان و اندیشه انسانی که برای ماشین برنامه می‌ریزد و اطلاعات به آن می‌دهد و خلاقانه مدل‌سازی می‌کند هر ماشین اندیشمندی چیزی جز یک مشت آهن پاره نخواهد بود. مغز انسانی از آن جهت برتر از هر ماشین بخرنجی است که ثمره مناسبات اجتماعی است.

هیچ مغزی الکترونی نمی‌تواند صاحب آن جهان روحی و معنوی اخلاقی، صاحب آن خصلت فعال و خلاق، صاحب آن بلند پروازی و آینده‌سازی، آن امیدها و آرزوها و اراده‌ها و احساسات بالاخره صاحب آن جهان بخرنج هنری و زیبا پرستی باشد که انسان اجتماعی صاحب آنهاست.

ماشین‌ها و دستگاه‌های سبیرنتیک یک وسیله مهم و ارزشمند برای انسان در حل مسائل مختلف بوده و خواهد بود، ابزار و وسیله‌ای برای تسهیل فعالیت فکری انسان، برای کم کردن از بارهایی که بتوان آن‌ها را از دوش مغز برداشت تا مغز انسان اجتماعی بتواند هر چه بیشتر به فعالیت خلاقانه خردمندانانه بپردازد.<sup>۷</sup>

---

<sup>۷</sup> توضیح بیشتر: وسائل و ابزار تولید درس 50 - شعور اجتماعی درس های 92 تا 98 - مغزهای الکترونیکی درس 36 نام‌ها و اصطلاحات: فروید freud - روانکاوی psychanalyse - حسابگر یا شمارگر الکترونیک computer. ordinateur